

مشارکت یا صلح سرد

آندره کوزیروف^۱

ترجمه بدرالزمان شهبازی

ما حق داریم سؤالات زیر را مطرح کنیم: منظور از ناتوی بزرگتر چیست؟ اهداف این ناتوی جدید چیست؟ و در آخر اینکه کشورهای عضو ناتو شکل نهایی روابط ناتو - روسیه را چگونه می‌بینند؟ من ماهیت انتقالی را که ناتو باید متحمل آن شود بدین ترتیب تعریف می‌کنم: اتحادی که طی جنگ سرد تشکیل شد و بدون مشارکت روسیه عمل می‌کرد باید در نهایت به نهادی تبدیل شود که هدف آن حفظ امنیت و ثبات با همکاری نزدیک روسیه است. در همین زمان تعمیق روابط ناتو و روسیه باید بخشی لاینفک از انتقال اتحاد باشد.

من در دیدار شورای وزرای امور خارجه کنفرانس امنیت و همکاری در اروپا که در دسامبر ۱۹۹۲ در استکهلم برگزار شد مجبور شدم تا به یک تکنیک دیپلماتیک غیر معمول متوسل شوم. سخنرانی خود را با طرح برخی از نگرشهای سیاست خارجی مخالفان یلتسین که به عنوان موضع رسمی به روسیه نسبت می‌دادند شروع کردم. گرچه عقایدی را که من مطرح کردم، عقاید افراطی مخالفان یلتسین نبود اما موجب شد تا هم‌تایان غربی من به وحشت و هراس بیافتند و برای چند لحظه‌ای نگرشی اجمالی از روسیه‌ای داشته باشند که در صورت به قدرت رسیدن کمونیستها یا ملی‌گرایان افراطی باید با آن روبه‌رو شوند.

در دیدار شورای همکاری آتلانتیک شمالی (NACC) در دسامبر ۱۹۹۴ نیز مسئله غافلگیرکننده مشابهی در انتظار نمایندگان غربی در بروکسل بود. نماینده روسیه مجدداً هنگامی که در آخرین لحظه مجبور شد تا برنامه همکاری روسیه - ناتو را به حالت تعلیق درآورد هم‌تایان غربی خود را متعجب ساخت.

اصولاً من به استفاده از تکنیک شوک در دیپلماسی اعتقادی ندارم؛ اما هر دو بار به‌طور عمده این تکنیک را به کار بردم تا ماهیت تهدید کنونی برای مشارکت روسیه با غرب را ترسیم کنم.

۱. آندره کوزیروف وزیر امور خارجه روسیه می‌باشد، این مقاله از نشریه *Foreign Policy*، شماره ۹۹، تابستان ۱۹۹۵، ترجمه شده است.

در اولین مورد تلاش سیاستمداران غربی بویژه آمریکایی‌ها برای ممانعت از حمایت صریح تیم یلتسین و جستجو برای جانشینی دیگر از میان نیروهای به اصطلاح تمرکزگرا بود که مرا به سوی استفاده از تکنیکهای شوک سوق داد. در واقع اعضای «مرکز دموکراتیک» از سیاست خارجی امپریالیستی جدیدی طرفداری کردند که موجب ترس و وحشت همکاران من در استکهلم شد. چنانچه روسیه این راه را پیش گیرد ناگزیر به طرف فروپاشی این مشارکت در حال نمو با غرب می‌رود و این بار بجای رقابت ایدئولوژیکی، رقابت جغرافیایی به دنبال آن خواهد آمد که حاصل آن، شکاف جدیدی در اروپاست.

در مورد دوم، خطر از نوع دیگری بود اما نتیجه مشابهی داشت. سیاستمداران غربی و بویژه آمریکایی‌ها بار دیگر بسیار مایل بودند تا استراتژی گسترش سریع ناتو را جایگزین کنند بدون آنکه انتقال اساسی برای مشارکت میان این متحدین و اروپای شرقی از جمله روسیه در آن رخ دهد. چنین روندی مملو از خطر تعیین حدود مجدد اروپا است. همچنین رشد نیروهای سیاسی ضد غربی و ضد امپریالیستی را در روسیه ترغیب کرده و مجدداً موجب امتناع غرب از مشارکت و شکاف در اروپا می‌شود. این دقیقاً همان بود که رئیس‌جمهور روسیه به هنگام سخنرانی در اجلاس کنفرانس همکاری و امنیت اروپا در بوداپست در ذهن خود داشت و آشکارا علیه غوطه‌ور شدن این قاره در «صلح سرد» هشدار داد.

باید اعتراف کنم که در هر دو مورد همکاران غربی من متوجه این تذکرات شدند. این دو پیام آشکار دیپلماتیک بجای پایان دادن به مذاکرات ما در مورد ماهیت، جهت و شکل‌های مشارکت روسیه با غرب، موجب تشدید این گفتگوها شد.

در حال حاضر این گفتگو بر روابط آتی روسیه و ناتو متمرکز است و مانند عروسک مادر^۱ روسی چندین مسئله دارد که یکی در بطن دیگری قرار گرفته است. مسئله‌ای که در ابتدا مطرح است نحوه نگرش غرب به وضعیت داخلی روسیه و سیاست خارجی آن است. موضوع دوم ساخت پایه استراتژیک برای مشارکت روسیه با غرب از جمله اروپا است و در آخر چالش ایجاد مکانیسمها و ساختارهایی برای همکاری روسیه و ناتو به هنگام انتقال و دگرگونی در این اتحاد است.

اصلاحات روسیه: زمان جمع کردن سنگها

روی یکی از تخته سنگهای گرانیت اطراف مجسمه یادبود در جزیره تئودور روزولت در واشنگتن دی.سی نوشته زیر حک شده است که: «نظم بدون آزادی و آزادی بدون نظم هر دو مخرب‌اند».

وضعیت کنونی روسیه مؤید این گفته است. فروپاشی نظام خودکامه، چشم‌اندازهای بی‌سابقه‌ای را برای آزادی‌های سیاسی و اقتصادی در روسیه به وجود آورده است. در همین زمان نوعی سکون و تباهی را موجب شده است که می‌تواند همه‌چیز یعنی اقتصاد، دولتمداری، نظم و قانون و در نهایت آزادی را در روسیه مدفون کند. تعداد قابل توجهی از مردم روسیه بویژه آنانی که در استانها هستند و هنوز طعم میوه‌های دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد را نچشیده‌اند، جرعه‌ای تلخ از جام فروپاشی شوروی نوشیده‌اند. آنها شاهد قطع روابط اقتصادی، افزایش ناگهانی تجزیه‌طلبی و محدودیت افکار و عقاید، افزایش جرائم سازمان‌یافته، فساد و مناقشات قومی بودند و سختی‌ها و محرومیت را تجربه کرده‌اند. تمامی اینها به همراه بحرانی عمیق در وجدان اجتماعی، زمینه مناسبی را برای نیروهای سیاسی فراهم کرده است تا آشکارا برای ایجاد دیکتاتوری ملی با ماهیتی فاشیستی بکوشند نه اینکه صرفاً در پی احیای نظام پیشین باشند.

من شاید به عنوان یک عضو دولت در اعلام خطر به روسیه و جوامع بشری در مقابل تهدید و خطر خودانزوایی روسیه فعال‌تر و صریح‌تر بودم. در پایان انتخابات پارلمانی ۱۹۹۳ هنگامی که حزب ملی‌گرای افراطی ولادیمیر ژیرنوفسکی تعداد قابل ملاحظه‌ای از آراء را به خود اختصاص داد، ثابت کرد که نگرانی‌های من بجا بوده است.

اما من اطمینان دارم که نتایج انتخابات لزوماً از پیش مقرر نشده بود. ظهور ناگهانی ملی‌گرایی سلطه‌جویانه را باید به عنوان حاصل خطاهایی دید که دوستان دموکرات من مرتکب شدند، کسانی که در از میان بردن نظام کهنه مؤثر بودند اما مهارتی در ساخت یک نظام جدید نداشتند که حاکی از آن باشد که ملی‌گرایی ریشه‌های عمیقی در جامعه روسیه دارد. ما اکنون در گسترش اصلاحات خود به‌طور کلی بهتر از کارهای متداول و معمول برای به‌کارگیری این اصلاحات هستیم. اما تجربه مشارکت من در انتخابات پارلمانی مورمنسک^۱ در انتهای شمالی روسیه، گواهی بر این حقیقت است در هر جا که دموکراتها بجای اینکه مثل شورسین‌های مطلق و مجرد باشند مانند حرفه‌ای‌هایی عمل می‌کنند و بخوبی می‌دانند چگونه اصلاحات را

انجام دهند تا زندگی مردم را بهبود بخشند، در این صورت انتخاب‌کنندگان و رأی‌دهندگان؛ بیشتر به طرف آنها تمایل دارند تا به طرف میهن‌پرستان متعصب و هوچی.

تجربه انتخابات همچنین مرا متقاعد ساخته است که ما باید یک دولت قدرتمند و دموکراتیک داشته باشیم تا اصلاحات را عملی سازیم. در غیراین صورت حفظ دموکراسی و نیز اتحاد و یکپارچگی روسیه غیرممکن خواهد بود. من از دولتی صحبت نمی‌کنم که قدرت آن حاصل توانایی در حفظ خفقان و فشار بر جامعه و اقتصاد باشد، همان‌گونه که در مورد تشکیلات کمونیستی بود، بلکه از دولتی می‌گویم که قدرتش ناشی از توانایی آن در خدمت مؤثر به یک جامعه مدنی است.

یک قدرت دموکراتیک به معنای یک قدرت ضعیف نیست. یک دولت دموکراتیک باید تمایل به دفاع از نظم قانونی و ابزار لازم برای آن را داشته باشد. چنین ابزاری شامل ارتش آزموده و کاملاً حرفه‌ای و نیروهای مجهز برای اجرای قوانین است.

همچنین یک دولت دموکراتیک را نمی‌توان بدون گفتگوهای اجتماعی باز و مستقیم براساس آزادی بیان و از آن جمله آزادی انتقاد از دولت تصور کرد. مخالفان سیاست رسمی دولت، حتی اگر وضعیت بسیار خطیر و بحرانی هم باشد نباید سرکوب و خاموش شوند. تنها در این صورت افرادی که قدرت را در دست دارند می‌توانند به نوبه خود اقدامات را تطبیق داده و حمایت عمومی را حفظ کنند.

در جریان بحران چین هر دو جنبه این مسئله آشکار شد. اعضای تیم جنایتکار جوهر دودایف به مدت سه سال بی‌رحمانه حقوق بشر را نقض کردند و جوانه‌های نهادهای دموکراتیک را در جمهوری چین لگدمال کرده و خود را مسلح ساختند. آنها گروه‌های نظامی معمولی ایجاد نکردند بلکه ارتشی از سربازان مزدور به وجود آوردند. تقریباً دویست هزار نفر از مردم زیر فشار شکنجه و آزارهای قومی و سیاسی از این جمهوری به سایر نقاط روسیه فرار کردند.

رژیم گروزنی با چپاول زرادخانه فدرال، تجارت تسلیحاتی گسترده‌ای را در قفقاز و جنوب روسیه آغاز کرد. رهبران جدید نفت سیبری را به خارج فروختند و معاملات مالی مرموزی را ترغیب کردند که همه آنها دهها میلیون دلار آمریکا برای خزانه فدرال هزینه دربر داشت. دقیقاً به علت ضعف دولت دموکراتیک روسیه که قادر به کنترل جنبش جدایی‌طلبان در جمهوری چین نبود، همه اینها امکان‌پذیر بود. در صورتی که با از دست دادن کمترین نفرت و بدون استفاده عمده از سلاح و مهمات نیز قابل پیشگیری بود.

دولت روسیه اساساً علیه شورش مسلحانه در جمهوری چین که هدف آن از میان بردن

وحدت و یکپارچگی فدراسیون روسیه بود مقابله کرد. تلاش مقامات فدرال برای یافتن راه‌حلی صلح‌آمیز به شکست انجامید و رژیم دودایف به این تلاشها به‌عنوان نشانی از ضعف می‌نگریست. لاجرم زمان آن فرا رسید که به زور متوسل شوند.

تصمیم رئیس‌جمهور برای سرکوب این شورش با توسل به‌زور، در راستای حقوق بین‌الملل و به‌وسیله شورای همکاری و امنیت اروپا بود که صریحاً اعلام می‌داشت که کشورهای عضو نباید وجود هیچ‌گونه نیروهای مسلح را که خارج از کنترل مقامات قانونی هستند مجاز شمارد. یکی از دلایلی که تلاش برای احیای نظم قانونی در جمهوری چچن، عواقب فاجعه‌آمیزی برای جمعیت شهری داشت این بود که دولت روسیه حاضر نبود تا با این چالش کاملاً جدید روبه‌رو شود. جمهوری روسیه و جامعه جهانی هر دو این تراژدی را عمیقاً احساس کردند.

تعمیق روابط ناتو و روسیه باید بخشی لاینفک از تغییر اتحاد باشد

اکنون برخلاف دیگر مواقع در تاریخ روسیه، جزئیات این بحران حاد به‌طور گسترده‌ای در میان جامعه روسی و در سطح وسیعتری در جهان منتشر شده بود. روسها نه تنها می‌توانستند به‌طور مستقل از میادین جنگ اطلاعات به‌دست آورند بلکه می‌توانستند حوادث را به‌صورت کاملاً آزاد و باز به بحث بگذارند، به‌علاوه می‌توانستند از طریق پارلمان و مطبوعات، بر مقامات نفوذ و تأثیر داشته باشند. در سرتاسر بحران چچن، صدای سرگئی کوالوف^۱، نماینده رئیس‌جمهور در امور حقوق بشر از رسانه‌های جمعی روسیه شنیده می‌شد. گرچه نگرش وی نسبت به این وضعیت گاهی اساساً از موضع رسمی دولت متفاوت بود اما رئیس‌جمهور او را از پُست خود کنار نگذاشت. به عقیده من این دسترسی راحت به اطلاعات، این امید را برانگیخت که جامعه ما می‌تواند از بحران چچن درس گرفته و با تقویت دموکراسی و حفظ اتحاد و تمامیت روسیه، راه‌حلی بیابد.

برای تداوم اصلاحات در روسیه، ما باید ابتدا خانه خود را نظافت کنیم. زمان پرتاب کردن سنگها به اتمام رسیده است و حالا زمان آن رسیده که آنها را جمع کنیم. اصلاح‌گران اکنون در روسیه با وضعیت دشواری مواجه‌اند. آنها یا خود باید به روشی متمدن اصلاحات را انجام دهند و یا اینکه دیگران، با عزمی استوار که همان نسخه مشابه دوران شوروی است این کار را برای آنها انجام خواهند داد.

۱. Sergei Kovalev رئیس کمیسیون حقوق بشر وابسته به رئیس‌جمهور روسیه است. در شماره ۱۰ مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز متن کامل گزارش کوالف درباره وضعیت حقوق بشر در روسیه آورده شده است.

در سیاست خارجی ما چنین مشکل مشابهی وجود دارد. مردم روسیه می‌خواهند کشورشان قدرتی متکی به خود باشد و بتواند از منافع جامعه آنها در عرصه بین‌المللی حمایت کند. وظیفه اصلاح‌گران در واقع این است که نشان دهند تنها یک روسیه دموکراتیک که روی به جهان آزاد دارد و سیاستهای خود را هماهنگ با دموکراسی‌های دیگر جهان می‌سازد می‌تواند این مهم را به انجام رساند. اصلاح‌گران می‌توانند با حمایت از منافع ملی روسیه در عرصه‌های امنیتی و تجارت بین‌الملل و با حمایت موفق از حقوق شهروندان روسی خارج از کشور این کار را انجام دهند نه اینکه تنها در مورد مشارکت بیانیه صادر کنند.

به همین دلیل است که نباید حمایت قاطع و گاهی خشن دیپلماسی روسیه از این منافع را به عنوان عمل و قدرت‌نمایی یک ابرقدرت نگرست. هنگامی که ایالات متحده آمریکا و متحدینش در اروپای غربی یا ژاپن اختلافات سیاسی و یا جنگهای تجاری دارند کسی این فکر را نمی‌کند که کشوری را به بهانه جاه‌طلبی‌های امپریالیستی یا کنار گذاشتن دموکراسی متهم کند. پس چرا هنگامی که روسیه با شرکای غربی خود در بعضی موارد مخالفت می‌کند، زنگ خطر فوراً به صدا درمی‌آید که مشارکت با غرب از بین می‌رود و یا به‌طور کلی غیرممکن می‌شود.

من حدس می‌زنم این اتفاق تا حدودی رخ می‌دهد چرا که غرب به این حقیقت عادت نکرده است که اگر نقش افکار عمومی و قوانین در سیاست خارجی روسیه مهمتر از ایالات متحده و اروپای غربی نباشد حداقل مشابه آن است. اگر ما از روندهای مختلف سیاسی در پارلمان و در میان احساسات عامه چشم‌پوشی کرده یا حتی آنها را غیرقابل قبول ببینیم، در این صورت دموکراتهای تیره‌روزی خواهیم بود. این به آن معنا نیست که ما موضع خود را تسلیم کنیم بلکه به معنی این است که مصمم به کسب حمایت عمومی تا حد امکان باشیم. همه اینها حاکی از آن است که روسیه کشوری معمولی با دموکراسی کارآ می‌شود.

البته ما و هم‌تایان غربی ما باید با تأثیرات بجا مانده از سالهای طولانی بیگانگی متقابل مقابله کنیم. این تأثیرات در روسیه گاهی شامل احساسات غیرمنطقی ضدآمریکایی و ضد غربی می‌شود. این تأثیرات تنها با توسعه تدریجی مشارکت یکسان و متقابلاً سودمند خنثی می‌شود تا در عمل نشان دهد که آسایش و رفاه روسیه در همکاری نزدیک با جامعه ملل دموکراتیک جهان نهفته است نه در خودانزویی و آن هم در مقابله و رویارویی با غرب. در اینجا نیز پیشرفت، مبتنی بر تلاشهای اصلاح‌گران روسی و دوستان آنها و خارج‌جانی است که چنین افکار مشابهی دارند.

امروزه مشارکت با روسیه و آمریکا گاهی شبیه روابط یک‌زوجی است که ماه‌عسل آنها تمام شده و حالا باید با زندگی عادی و روزمره، با همه پستی و بلندی‌های آن مواجه شوند. ما مرحله لازم و نسبتاً آسان پایه‌ریزی فرضی برای مشارکت را پشت سر گذاشته‌ایم و اکنون باید مشغول به کار شویم.

به اعتقاد من در منافع کشور ما چیزی وجود ندارد که ما را به رقابت و رویارویی محکوم کند. اما احساسات و مسائل جاری بین‌المللی از جمله: تلاش برای جلب موافقت عراق با تصمیمات شورای امنیت سازمان ملل، حل مناقشه بوسنی، حفظ صلح در جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی سابق، یا تعیین روابط روسیه و ناتو، چنانچه به اختلاف مسکو و واشنگتن بیافزاید، امری اصولی و پایه‌ای نیست بلکه تاکتیکی است که هدف آن دستیابی به مقاصد مشترک است.

ما بخاطر نیاز به برخورد مشترک با چالش‌های جهان پس از جنگ سرد گردهم آمدیم. این چالش‌ها شامل مناقشات منطقه‌ای، گسترش سلاح‌های انهدام جمعی و ظهور ناگهانی ملی‌گرایی مهاجمانه، جرائم سازمان‌یافته و دیگر مشکلات جمعیتی، محیط‌زیستی و جهانی است.

هنگامی که ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی مجبور شوند تا بخاطر مشارکت با روسیه برخی سیاست‌های خاص جنگ سرد را کنار گذاشته و در مقابل امکان دستیابی به کالاهای جهانی و بازارهای تکنولوژی را برای روسیه فراهم کرده، منافع روسیه را به‌عنوان یک صادرکننده تسلیحات در نظر گرفته و غیره، در این صورت مسائل سخت‌تر می‌شود. گاهی منافع استراتژیک بلندمدت آنقدر ارزش دارند که منافع آنی را برای آنها قربانی کرد.

به‌علاوه پذیرش نیاز به مشاوره با مسکو در مورد مسائلی که همیشه در امتیاز غرب و منحصر به آن فرض می‌شد از نظر روانی آسان نیست چرا که اتحاد شوروی قبلاً از چنین مشارکت‌هایی محروم بود. من اغلب می‌بینم که چگونه پس از مذاکرات ممتد و ملال‌آور برای تطابق مواضع ساختارهای غربی نظیر ناتو و اتحادیه اروپا، همتایان من از ایالات متحده و اروپای غربی به این بیداری هولناک دست می‌یابند که باید در این امور با روسیه همکاری کنند و اینکه او هم ممکن است نظر و عقیده‌ای داشته باشد (که در اغلب موارد دارد). در چنین شرایطی، این وسوسه وجود دارد که روسیه را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند یعنی در آخرین موضع که به اجبار یا آن را قبول کند یا رها کند و برود.

هنگامی که روسیه در تصمیم‌گیری‌های مشترک دخالت دارد، مسائل مشکل‌تر را

راحت تر می توان پذیرا شد. مشارکت روسیه در گروه سیاسی هشت نمونه‌ای از این دست است که نتایج محسوسی از آن مشاهده می‌شود. بویژه در ۱۹۹۴ کنفرانس بزرگ گروه هشت در وینپیک^۱، مسئله کمک به اوکراین را مطرح کرد که حاصل آن تصمیمات مهمی بود و هدف آن پیشرفت سریع اقتصادی در اوکراین و اجرای اصلاحات بازار در آنجا بود. این راه‌حل مشترکاً به نفع روسیه و غرب بود. کمک روسیه به اوکراین بویژه در قالب ذخایر انرژی فراتر از کمکهای فراوانی بود که تمامی کشورهای غربی به این کشور داشتند.

هنگامی که روسیه در تصمیم‌گیری‌هایی که در قالب ساختارهای غربی است شرکت نمی‌کند، رسیدن به ترتیبات معنی‌دار بسیار مشکل‌تر است.

روسیه و ناتو

برخی این نگرش را دارند که مکانیسمهای مشارکت میان روسیه و غرب باید مرحله به مرحله به اجرا درآید تا روسیه به‌عنوان یک کشور دموکراتیک، قدرتی کسب کرده و به صورت فزاینده‌ای در نظام اقتصادی بین‌المللی ادغام گردد. شاید این مسئله به‌طور فرضیه‌ای درست باشد اما نیاز به مشارکت مؤثر اغلب در هنگام بحران و زمانی که باید یکی از طرفین بدون تأخیر وارد کار شود در عمل احساس می‌شود.

در فوریه ۱۹۹۴ هنگامی که وضعیت سارایوو بار دیگر به‌وخامت گرایید، ناتو تصمیم گرفت تا مواضع صربهای بوسنی را بمباران کند. علی‌رغم مشارکت فعال روسیه در تلاش برای حل بحران بوسنی و نفوذ دیرینه آن بر یکی از طرفین مناقشه، هنگام تصمیم‌گیری با عمل انجام شده‌ای روبه‌رو شد. در حقیقت تلاشهای دیپلماتیک فوق‌العاده‌ای باید صورت می‌گرفت تا از شکاف میان مسکو و پایتختهای کشورهای عضو ناتو ممانعت به‌عمل آید و راه‌حل مشترکی برای حل این بحران پیدا شود. اگر از همان ابتدا ما بجای مشورت‌های آنی، در قالب مکانیسم ثابت و قابل اجرایی عمل کرده بودیم، این امر قابل اجتناب بود.

فقدان چنین مکانیسمی بر راه‌حل مسائل استراتژیک بلندمدت تأثیر بیشتری خواهد داشت. اول و مهم‌تر از همه مسئله ایجاد یک ساختار امنیتی جدید در اروپا است. کشورهای اروپایی با کنار گذاشتن شکافهای ایدئولوژیکی در این قاره، و با تشخیص اینکه اروپا تنها در صورتی ثابت و استوار خواهد ماند که اتحادی بر پایه ارزشهای مشترک دموکراتیک داشته باشد،

انتخاب آشکاری کردند. اما این اتحاد باید به یک سیاست ریشه‌دار و عملی تغییر یابد و این کار باید اکنون و قبل از آنکه اروپا در موج ملی‌گرایی تهاجمی که تقریباً مناقشات خونین در یوگسلاوی پیشین و در قلمرو اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی سابق را موجب شده است، غرق شود، هرچه سریعتر صورت گیرد.

اجلاس کنفرانس همکاری و امنیت در اروپا که در بوداپست برگزار شد و اکنون نام سازمان امنیت و همکاری در اروپا (OSCE) را به خود اختصاص داده است، با تصمیم به توسعه‌الگوی جدید امنیت مشترک در اروپا، گام بزرگی در این راستا برداشت. اما راه رسیدن به این هدف چیست؟ ضروری است که ساختارهای کنونی امنیت اروپا، اساساً تغییر یابد تا دو کار مرتبط به هم را حل و فصل کند یعنی: پاسخ مناسبی برای چالشهای جدید اروپا برای ثبات بیابد و از هرگونه تفرقه و جدایی و خطوط محدودکننده در این قاره ممانعت کند.

ناتو تشکیل شد تا کمونیزم را محاصره کند در حال حاضر دشمن پیشین از میان رفته و روسیه دیگر در محاصره اعضای ناتو نیست. معاهده واشنگتن که موجب تشکیل ناتو شد شامل موادی برای مکانیسم عملیات حفظ صلح نیست. لذا سؤالاتی زیر مطرح می‌شود: علت وجودی ناتوی امروزی چیست؟ و دشمن واقعی آن کیست؟

ناتو پاسخ آماده‌ای برای این سؤالات ندارد. تلاش برای راه‌حلی که دربردارنده منافع امنیتی پان-اروپایی باشد، بدون مشارکت چندین کشور اروپایی از جمله روسیه پیش می‌رود و نتیجه آن چیزی است که من آن را «تله رسمی» می‌نامم که مشارکت واقعی به دلیل فقدان مکانیسمهای تصمیم‌گیری مشترک، در آن به دام افتاده است.

این دقیقاً همان تله‌ای بود که ما در گردهمایی شورای همکاری آتلانتیک شمالی در بروکسل خود را در آن یافتیم. پیش از گردهمایی، و در نتیجه مذاکرات طولانی و دشوار، نمایندگان ۱۶ کشور عضو ناتو بر روی اعلامیه صلح و آشتی کار کردند. نماینده روسیه تنها چند ساعت پیش از افتتاحیه رسمی برنامه همکاری روسیه و ناتو، متن اعلامیه را دریافت کرد. ما حتی آنقدر وقت نداشتیم که متن سند را به زبان روسی ترجمه کنیم تا چه رسد به اینکه تحلیلی از آن برای گزارش به رئیس‌جمهور داشته باشیم.

اما این اعلامیه حاوی موضوعی در خصوص مسائلی بود که مورد توجه مستقیم روسیه بود و تکامل آتی این اتحاد، از جمله گسترش نهایی به سمت شرق با تأکید بر گسترش و نه بر مشارکت با روسیه، را شرح می‌داد. این مسئله وضعیت جدیدی را برای روسیه به وجود آورد که

لازم بود ما حداقل آن را بررسی کنیم. بنابراین تصمیم گرفته شد تا امضای بیانیه مشارکت به تعویق نیافتد.

در اینجا می‌خواهم تأکید کنم که روسیه ناتو را نه یک سازمان دشمن و نه یک دشمن نظامی می‌داند. به علاوه ما این احتمال را مستثنی نمی‌کنیم که در بعضی موارد روسیه خود ممکن است عضوی از این اتحاد باشد. اما برای عامه روسی، ناتو هنوز یک نهاد بیگانه است. تاکنون روسیه و شرکای غربی آن همیشه درک متقابلی از این داشتند که هرگونه بیگانگی بجامانده با همکاری فزاینده سیاسی و نظامی بتدریج از میان می‌رود. برای همین منظور بود که شورای همکاری آتلانتیک شمالی تشکیل شد و برنامه «مشارکت برای صلح» توسعه یافت.

گروه سیاسی هشت

هنگامی که روسیه در تصمیم‌گیری‌های مشترک دخالت دارد، حل مسائل مشکل، راحت‌تر است. مشارکت روسیه در گروه سیاسی هشت مثالی از این دست است.

در غرب برخی متعجب‌اند که چرا روسیه با پیوستن کشورهای اروپای مرکزی به ناتو مخالف است؛ زیرا این مسئله تهدیدی برای امنیت روسیه نیست. همتایان اروپای شرقی ما این‌طور استدلال کردند که برای آنها عضویت در ناتو سمبل روانی پیوستن مجدد به تمدن غربی است که به قول آنها اروپای مرکزی و شرقی از دوران قدیم بخشی از آن بودند. اما آنچه که ما با آن سروکار داریم پیوستن به یک اتحاد نظامی و سیاسی است. این حقیقت بدون شک طرفداران عضویت اروپای مرکزی و شرقی در ناتو را وادار می‌کند تا به دنبال مباحثی با ماهیت نظامی و استراتژیک باشند که به نحوی به تز «تهدید روسیه»، اگر نه روسیه دموکراتیک امروز بلکه احتمالاً به روسیه امپریالیستی فردا، مربوط می‌شود. کسانی که از این تزها حمایت می‌کنند سرانجام اعتقاد پیدا می‌کنند که چنین تهدیدی در واقع وجود ندارد، هرچند که آن را با اظهارات مبهم در مورد «خلاء امنیتی» پنهان می‌کنند.

عامه روسیه چگونه باید به این نگرش پاسخ دهند در حالی که آخرین سربازان روسی، آلمان را در غرب و کشورهای بالتیک را در شرق ترک کرده‌اند؟ دموکراتهای روسیه چگونه باید به این نگرش پاسخ دهند؟ تا آنجا که به آنها مربوط می‌شود چنین نگرشی اساساً به معنی آن است که این مسئله برای طرفین ما که در کرملین نشسته‌اند یعنی طرفداران مشارکت با غرب یا طرفداران سیاست امپریالیستی مهم نیست. ممکن است با این شرایط، پیشروی ناتو به سوی

مرزهای روسیه را جبراً به عنوان تداوم سیاست محدود کردن روسیه ندانست. تحت این شرایط ما حق داریم سؤالات زیر را مطرح کنیم: منظور از ناتوی بزرگتر چیست؟ اهداف این ناتوی جدید چیست؟ و در آخر اینکه کشورهای عضو ناتو شکل نهایی روابط ناتو - روسیه را چگونه می بینند؟ من ماهیت انتقالی را که ناتو باید متحمل آن شود بدین ترتیب تعریف می کنم: اتحادی که طی جنگ سرد تشکیل شد و بدون مشارکت روسیه عمل می کرد باید در نهایت به نهادی تبدیل شود که هدف آن حفظ امنیت و ثبات با همکاری نزدیک روسیه است. در همین زمان تعمیق روابط ناتو و روسیه باید بخشی لاینفک از انتقال اتحاد باشد.

اخیراً اندیشه «روابط خاص با روسیه» در ناتو مطرح بوده است که از آن جمله نهادی کردن این روابط از طریق قراردادها است. ضمن اعلام مسئله اصلی در این تفکر باید بگویم که چنین حرکتی باید تنها به عنوان یک راه حل موقت قابل قبول باشد. حوزه چالشهای مشترک رویاروی روسیه و ناتو ما را ترغیب می کند تا در پی رسیدن به هدفهای عالی تر باشیم. ضرورت دارد در مورد رهنمودها و مکانیسمهای اصلی ترتیبات مشترک مرحله به مرحله با ناتو برای دوران خاصی از انتقال توافق کنیم تا پس از آن رسیدن به سطح کیفی جدیدی از روابط ناتو و روسیه ممکن باشد. این به کناره گیری ما از مخالفت با ورود تدریجی به ناتو جدیدی که شامل ملل اروپای مرکزی و شرقی است منتج می شود.

ماهیت این دوران انتقالی، شامل تغییر ناتو (از جمله تغییر از طریق کنش متقابل باما) به یک سازمان امنیتی پان - اروپایی و ابزار مشترکی برای پاسخ مؤثر به چالشهای مشترک جدید نظیر مناقشات قومی، تروریسم و گسترش سلاحهای انهدام جمعی و قاچاق مواد مخدر است. باید به مراحل کلی زیر در تلاشهای مشترک اشاره کنم:

مرحله اول توافق اصولی در مورد ماهیت دوران انتقالی است. طی این مرحله، برنامه مذاکره و همکاری روسیه و ناتو اجرا می شود و برنامه «مشارکت برای صلح» فعال می گردد.

مرحله دوم «دوران انتقال» است که از ۳ تا ۵ سال خواهد بود. این زمان، فرصتی برای عمل و کسب تجربه در زمینه همکاری متقابل (روسیه/ناتو) و همکاریهای چندجانبه در حوزه برنامه «مشارکت برای صلح» و همزمان با آن، انتقال ناتو است. حرکت تدریجی از شکل کلی «۱+۱۶» تبادل متقابل اطلاعات و مشاوره های گاه و بیگاه (همانگونه که برای برنامه تهیه شده «مذاکره و همکاری متقابل» فراهم شد) تا ایجاد مکانیسمی برای مشاوره منظم در تمام سطوح،

باید هدف مشترک روسیه و کشورهای عضو ناتو باشد. هدف این مشاوره‌ها باید هماهنگ کردن مواضع در مورد مسائل مورد علاقه طرفین، از جمله جنبه‌های مختلف انتقال ناتو و مسائل نظامی / سیاسی و نظامی / فنی باشد. یک هیأت مشاوره‌ای ثابت باید دارای یک دستورالعمل مناسب باشد.

البته طرح پیشنهادی در اینجا مستلزم مطالعه عمیق ماهیت و مرتب کردن مراحل مشترکی است که روسیه و ناتو باید طی کنند. به عقیده ما اینها مسائلی است که باید هسته اصلی توسعه مذاکرات روسیه و اعضای ناتو و در ابتدا ایالات متحده باشد.

مشارکت روسیه و ایالات متحده آمریکا عامل مهمی در سیاست جهانی است و نقش سازمان‌دهنده‌ای در تشکیل ائتلاف گسترده ملل دموکراتیک برای حل مشکلات فوری بین‌المللی ایفا می‌کند. این مستلزم تطابق متقابل و توجه خاص و صادقانه به منافع یکدیگر بویژه طی مرحله مقدماتی و به هنگام تصمیم‌گیری‌هایی است که بر منافع شرکای دیگر تأثیر می‌گذارد.

دو خطر برای ما وجود دارد که یکی امید به این است که مشارکت به‌طور خودکار تمامی مشکلات را حل می‌کند و هرگونه مانعی در توسعه روابط جدید روسیه - آمریکا را بردارد. خطر دوم در مرتبط ساختن ایدئولوژی با مشکلات کنونی و تلاش برای ارائه آنها به‌عنوان موانعی برطرف نشدنی برای مشارکت است که ما را محکوم به رقابت می‌کند. به عقیده من هر دو اینها به یک اندازه خطرناک هستند؛ زیرا ما را دستخوش «صلح سرد» می‌کنند.

من معتقد نیستم که اجازه دهیم چنین چیزی رخ دهد. آمریکا و روسیه هر دو به اندازه کافی سرمایه سیاسی برای این مشارکت گذاشته‌اند که مشکلات آتی و موقت، صرفنظر از اینکه چقدر جدی به‌نظر آیند، نتواند و نباید ما را از این راه منحرف کند. هدف مشترک ما ایجاد مشارکتی واقعی است و اطمینان دارم چنانچه این مشارکت را بر پایه تساوی و توازن منافع گسترش دهیم، قادر به انجام این مهم خواهیم بود.